

سلمان فارسی

”سلمان فارسی“ در خانواده ای زرتشتی و صاحب نفوذ، در روستای جی از توابع اصفهان به دنیا آمد. پدرش نام او را روزبه گذاشت.



”سلمان فارسی“ در خانواده ای زرتشتی و صاحب نفوذ، در روستای جی از توابع اصفهان به دنیا آمد. پدرش نام او را روزبه گذاشت.

سلمان در خانواده ای زرتشتی و صاحب نفوذ، در روستای جی از توابع اصفهان به دنیا آمد. پدرش نام او را روزبه گذاشت. ولادت سلمان و دوران کودکی او سلمان در خانواده ای زرتشتی و صاحب نفوذ، در روستای جی از توابع اصفهان به دنیا آمد. پدرش نام او را روزبه گذاشت.

پیامبر اسلام او را از خود (اهل بیت) خواند و به سلمان محمدی شهرت یافت.

پدرش روحانی زرتشتی، کدخدای روستای جی و یکی از ثروتمندان آن ناحیه بود. او آتش پرستی متعصب و سرسخت بود، و چون آتشکده داشت، مردم آن ناحیه برای پرستش آتش نزد او می رفتند؛ به همین خاطر نزد مردم از منزلت سیاسی مذهبی خاصی برخوردار بود.

سلمان وقتی به شام رسید، سراغ داناترین و متدین ترین مرد مسیحی را گرفت، مردم او را به سمت رهبر مذهبی خود در کلیسا راهنمایی کردند. او به کلیسا رفت و به رهبر مذهبی آن قوم گفت: من دوست دارم به دین شما روی بیاورم و در خدمت شما باشم تا اصول و احکام این دین را از شما یاد بگیرم. او درخواست سلمان را قبول کرد و بدین صورت او یکی از خدمتکاران و شاگردان آن رهبر مذهبی شد.

کم کم سلمان پی برد که آن کشیش، مردی خیانتکار و بد کردار است؛ زیرا او مردم را به صدقه دادن تشویق می کرد ولی صدقاتی را که از مردم برای فقرا جمع می کرد، پس انداز می کرد و به مستمندان نمی رساند؛ در واقع آنچه به مردم می گفت، شعاری بیش نبود.

به همین خاطر سلمان از دست او بسیار خشمگین بود، بعد از مدتی که کشیش ریاکار از دنیا رفت و سلمان مردم را از عمل زشت او مطلع ساختند، مردم به جای او دانشمند دیگری را برگزیدند که زاهد و عبادتکار بود و همیشه به کمک مستمندان و ناتوانان می شتافت.

سلمان او را بسیار دوست داشت و با اخلاص کامل در خدمت او ماند، تا وقتی که زمان مرگ او فرا رسید؛ قبل از این که بمیرد، سلمان بر سر بالین او رفت و خواست که او را به دانشمند شایسته ای همانند خودش راهنمایی کند؛ او هم سلمان را به عابد دانشمندی راهنمایی کرد و به او گفت: که آن شخص انجیلی صحیح و بدون تحریف در اختیار دارد و می تواند تو را به حقیقت برساند آزادی و نامگذاری سلمان

پیامبر گرامی اسلام (ص) سلمان را به مبلغ چهل نهال خرما و چهل وقیه (هر وقیه معادل چهل درهم)، از مرد یهودی، خرید و آزادش ساخت و نام زیبایی «سلمان» را بر او نهاد. این تغییر نام، بیانگر آن است که :

1 - برخی از نامهای عصر جاهلیت، شایسته یک مسلمان نیست؛ 2 - واژه «سلمان» از سلامتی و تسلیم گرفته شده است. انتخاب این نام زیبا از سوی پیامبر (ص) نشانه پاکی و سلامت روح سلمان است.

مسلمان شدن سلمان

سلمان روزی پیامبر (ص) را در قبرستان بقیع در حال تشیع جنازه ای مشاهده کرد. پس از سلام و عرض ادب، پشت سر آن حضرت به راه افتاد تا بتواند مهر نبوت آن سرور را ببیند.

سلمان وقتی مهر درخشان آن حضرت را دید، جلو رفت و آن را بوسید و به گریه افتاد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت و مسلمان شد .

رسول اکرم(ص) از گریه سلمان به شگفت آمده و علت گریه اش را از او پرسید، سلمان سرگذشت خود را از اول تا آخر برای پیامبر بازگو کرد .

رسیدن سلمان به خدمت حضرت رسول (ص)

در همان روزها سلمان بالای درخت خرما مشغول کار بود و آقایش پای درخت نشسته بود که پسرعمویش آمد و به او گفت:خدا قبیله اوس و خزرج را نابود کند. پرسید:چرا؟

گفت:مردی به نام "محمد" پیدا شده که ادعای پیغمبری می کند؛ او از مکه به قبا آمده و همه مردم را دور خود گرد آورده است .

سلمان با شنیدن این سخن از خوشحالی به لرزه افتاد و نزدیک بود از بالای درخت بیفتد. با عجله پایین آمد و از آنها پرسید:ما چرا از چه قرار است؟ محمد کیست؟ الان کجاست؟

آقایش خشمگین شد و سیلی محکمی به او زد و گفت:برو به کارت برس! سلمان نشانه های پیامبر آخر زمان را که از راهب عموریه شنیده بود را به خاطر داشت. شب هنگام مقداری خرما برداشت و مخفیانه به قبا رفت و به حضور حضرت رسول اکرم(ص) مشرف شد و خدمت آن سرور عرض کرد:شنیده ام که شما انسان صالح و شایسته ای هستید و گروهی از غریبان و مستمندان نیز همراه شما هستند.

من مقداری خرما به عنوان صدق برای شما آورده ام تا تناول بفرمایید. حضرت رسول(ص) به یاران خود اشاره فرمودند که آن خرماها را بردارند و بخورند اما خودشان از آن خرماها تناول نکردند.

سلمان از این که توانسته بود نشانه دیگری از محبوب و گمگشته خویش بیابد بسیار خوشحال و مسرور شد، اما چون فرصتی نداشت تا بیشتر با پیامبر بحث کند، نزد آقایش برگشت و ادامه تحقیقش را به فرصتی دیگر واگذار کرد.چند روز بعد باخبر شد که حضرت رسول(ص) از قبا به مدینه تشریف برده اند؛ بنابراین، در اولین فرصت اندکی خرما را که برای خود جمع کرده بود، برداشت و مخفیانه به مدینه رفت و در مجلس حضرت رسول اکرم(ص) حاضر شد و خرماها را خدمت آن حضرت تقدیم و عرض کرد:این خرماها را به عنوان هدیه قبول فرمایید.

حضرت(ص) آن را قبول فرمودند و اندکی از آن خوردند و سپس میان یاران خود تقسیم کردند.به این طریق دو نشانه از نشانه های پیامبری حضرت رسول(ص) برای سلمان ثابت شد و تنها یک مورد دیگر باقی مانده بود که سلمان می بایست راجع به آن اطمینان حاصل کند و آن مهر نبوت بود، سلمان منتظر بود تا بتواند آن را نیز مشاهده کند .

مشاوره نظامی

او در جنگ های صدر اسلام شرکت داشت و پس از غزوه خندق هیچ جنگی از او فوت نشد. طرح کندن خندق دور شهر مدینه در غزوه خندق پیشنهاد او بود. در این جنگ، به دستور پیامبر(ص) هر ده نفر مأمور کندن چهل زراع از خندق شدند. به خاطر توان جسمی بالای سلمان، بین مهاجرین و انصار اختلاف افتاد و هرکدام سلمان را از خود می دانستند؛ مهاجرین معتقد بودند چون سلمان از جای دیگر (ایران) هجرت کرده از آنان محسوب می شود و انصار می گفتند چون او در زمان ورود پیامبر به یثرب در آن جا بوده از انصار است .

به گزارش برخی از منابع در نبرد طائف نیز سلمان طرح استفاده از منجنیق را مطرح کرد و پیامبر(ص) دستور داد این وسیله استفاده شود .

در فتح ایران، عُمَر او و حذیفه را پیشگام و راهنمای سپاه اسلام قرار داد. در فتح مداین سلمان نقش مذاکره کننده از سوی لشکر مسلمانان با سران نیروهای ایرانی را بر عهده داشت .

لو بايعوا عليا لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم (ترجمه: اگر با علی بیعت می کردند برکت از آسمان و زمین بر آنان روی می آورد .)

بلاذری، انساب الاشراف، ج 1 ، ص 591 .

سلمان، از مخالفان جریان سقیفه بود. مقداد و سلمان و ابوذر و عبادۀ بن صامت و ابوهیثم التیهان و حذیفه و عمار پس از این که از واقعه سقیفه خبردار شدند، در شب دور هم جمع شدند تا مجدداً امر خلافت را در شورایی متشکل از مهاجرین بررسی کنند. سلمان و اُبی بن کعب احتجاجات فراوانی در مخالفت با این واقعه دارند.

معروف است که او در سرزنش بیعت برخی از صحابه با ابوبکر گفت «کردید و نکردید». معنی این جمله این است که خلیفه ای را انتخاب کردید اما فرمان رسول خدا را اجرا نکردید. او در آن روز می گفت: مرد سالمند را برگزیدید و خاندان پیغمبر خود را رها کردید، اگر خلافت را در خاندان پیامبر می گذاشتید حتی دو نفر باهم اختلاف پیدا نمی کردند و از میوه این درخت هرچه گوارتر و زیاده‌تر سود می بردید
ازدواج سلمان فارسی

1 - خواستگاری دختر «عمر»

در روایت می خوانیم: عمر، در حالی که جلو درب خانه خود با گروهی ایستاده بود، از سلمان خواست، اگر حاجتی دارد برای او برآورده سازد. سلمان، از این موقعیت استفاده نمود و گفت: ای ابوحفص! من مایلیم با دختر تو، خواهر «حفصه» یعنی، خواهر همسر رسول خدا (ص) ازدواج کنم، اما عمر که از این خواستگاری سخت ناراحت شده بود، به اطرافیان خود خطاب کرد و گفت: می بینید این عجمی که درست نمی تواند سخن بگوید، چه ادعایی دارد؟ راستی، چگونه محمد (ص) این مرد را این قدر میدان داده و عظمت بخشیده، که وی از حد خود تجاوز می کند، و خود را در حدی قرار می دهد، که می خواهد با افراد بلند نسب هم‌تراز گردد؟

آن گاه، عمر حرکت کرد، و در حالی که خشمناک بود، به حضور رسول خدا (ص) رسید و به عرض رسانید: ای رسول خدا (ص) ! موقعیت افراد بی ارزش را، این قدر بالا نبر، که بتوانند با اشراف اصحاب تو، هم‌سنگ شوند و افتخار و منزلت بدست آورند !

رسول خدا (ص) فرمود: چه مشکلی برای تو پیش آمده؟

عمر، داستان خواستگاری سلمان را بیان کرد، اما رسول خدا (ص) فرمود: وای به حال تو! اگر سلمان به این ازدواج مایل بود، تو چرا به وصلت با او را رضایت ندادی، تا بدین وسیله به او نزدیک شوی؟ در حالی که بهشت مشتاق ملاقات سلمان است .

آن گاه رسول خدا (ص) آیات قرآنی را که در مورد فضیلت سلمان و یاران وی وارد شده بود (سوره انعام، آیه 89) بیان فرمود، و عمر در برابر آن حضرت ساکت ماند، اما «حذیفه بن یمان» منظور آیه قرآن و رسول خدا (ص) را سؤال کرد، آن حضرت فرمود: منظور آیه: و ان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم . (سوره محمد (ص) ، آیه 38) سلمان و قوم او هستند. بعد رسول خدا (ص) ادامه داد: معاشر قریش! تضربون العجم علی الاسلام هذا، و الله لیضربنکم علیه غدا... (نفس الرحمن، ص 199 و 562؛ مجمع البیان، ج 9، ص 108).

ای جماعت قریش! شما بر عجم به خاطر اسلام آوردن امروز شمشیر می زنید، اما به خدا سوگند در آینده آنها برای اسلام آوردن، به شما شمشیر فرود می آورند !

گویا پس از توضیحات رسول خدا (ص) درباره سلمان بود، که «عمر» به هنگام خواستگاری بار دوم، از برخورد قبلی خود پشیمان شد و جواب مساعد داد، اما سلمان زیر بار این ازدواج نرفت و گفت: می خواستم بدین وسیله بدانم، آیا روحیه نژادپرستی قبل از اسلام، از قلب تو ریشه کن شده؟ یا هم چنان باقی است (الدرجات الرفیعة، ص 215؛ بحارالانوار، ج 22، ص 350؛ نفس الرحمن، ص 561). آن گاه سلمان از این ازدواج صرف نظر کرد. (نفس الرحمن، ص 561؛ تذکرة الفقهاء،

ج 2، ص 597). این ماجرا خوی زشت و ناپسند و نژاد پرستی عمر را میرساند .

2 - خواستگاری دوم

متاسفانه، همانطور که بیان شد، مسئله نژادپرستی، یکی از آفتهای اعتقادی و اخلاقی جوامع گذشته بوده، و هم اکنون نیز این فاجعه انسانی - که قرآن و پیغمبر (ص) برای ریشه کن ساختن آن تلاشهای فراوانی کرده اند - جریان دارد، و عواقب بسیار دردناکی را به وجود می آورد .

سلمان فارسی هم، با آن همه عظمت و مقام معنوی و علمی، گرفتار این فاجعه شده، و گویا به همین دلیل، یا از باب اینکه وقتی خدا کسی را دوست داشته باشد، امتحان و مبتلا می کند (بحارالانوار، ج 78، ص 196) در خواستگاری دوم هم به ازدواج موفق نشده است !

زمخشری، در کتاب «ربیع الابرار» می نویسد: سلمان فارسی، در حالی که «ابودرداء» دوست و برادر ایمانی خود را همراه برداشته بود، به خواستگاری یک زن قرشی رفت .

ابودرداء، وارد خانه شد و برای خانواده آن زن، سابقه سلمان و فضایل و مقام علم و دانش او را بیان کرد، اما آنان با شنیدن وضعیت سلمان (که قهرا یک جهت آن هم کهنسالی بوده) گفتند: به ازدواج با او حاضر نیستند، اما اگر خود «ابودرداء» مایل باشد، حاضرند زن را به ازدواج وی درآورند ! ابودرداء هم که موقعیت را مناسب دید، با آن زن پیوند ازدواج برقرار کرد !

اما وقتی ابودرداء از آن خانه بیرون آمد به سلمان گفت: برادر! من کاری انجام دادم، که از تو خجالت می کشم! آن گاه داستان را شرح داد !

سلمان هم با شنیدن داستان، گفت: من باید شرمنده باشم، زیرا به خواستگاری زنی آمده بودم، که خداوند سرنوشت او را برای تو مکتوب بود (نفس الرحمن، ص 560؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 200).

3- ازدواج

بار سوم خواستگاری سلمان فارسی، به نتیجه رسید و توانست از قبیله «بنی کنده» زنی را به ازدواج خویش درآورد، شب عروسی فرا رسید، گروهی از بستگان عروس و یاران سلمان آنان را تا جلو درب خانه همراهی کردند، سلمان زحمات و خدمات دوستان را مورد ستایش قرار داد، و از آنان تقاضا نمود، از همانجا برگردند !

آن گاه سلمان و همسر وی وارد خانه شدند، وقتی سلمان پرده ها و آذین بندیهای فراوان خانه و حجله را دید، نگران شد و گفت: اینجا حجله عروسی است؟ یا کعبه به قبیله «بنی کنده» منتقل شده، که این همه پرده آویزان کرده اند؟

گفتند: همسر تو ثروتمند است و این پرده ها و آذین بندیها جهیزیه است و از دارایی خود آن زن می باشد، ن وقت سلمان قانع و ساکت شد .

اما مشاهده کرد، تعدادی دختر و خدمتگزار مشغول پذیرایی و خدمت هستند، پرسید: اینها کیستند و چه کاره اند؟

پاسخ دادند: اینها کنیزان و خدمتگزاران همسر تو می باشند !

سلمان، با شنیدن و دیدن آن وضع هم ناراحت شد، این کار همسر را ناپسندش مرد و گفت: این کار هم پسندیده نیست، آنان باید شوهر کنند، زیرا از حبیب خود، رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: کنیزان باید به شوهر داده شوند، اگر کسی دخترها و کنیزان را در خانه نگهداری کند و آنان به خاطر نیاز به همسر، به گناه و بی عفتی آلوده شوند، گناه آنان به عهده مالک و صاحب آنان نیز خواهد بود .

بعد سلمان، ضمن سپاس از خدمتگزاران، از آنان تقاضا کرد، او را با همسرش آزاد بگذارند. آن گاه سلمان، پرده جلو درب اتاق را آویخت، کنار همسر خود نشست و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برای خیر و برکت و سعادت زندگی دعای خیر انجام داد .

سپس به همسر خود گفت: آیا مطیع درخواست و تقاضای من هستی؟ همسر گفت: من آماده دستور تو نشسته ام .

سلمان گفت: مولایم رسول خدا (ص) به من سفارش کرده، هرگاه کنار همسر خویش قرار گرفتم، زندگی را با اطاعت و عبادت خداوند آغاز کنم، حال که قول مساعدت و اطاعت داده ای، با من حرکت کن .

سلمان و همسر او حرکت کردند، و به مسجد وارد شدند، زن و شوهر در مسجد نمازگزار شدند و بعد از آن به خانه برگشتند و عمل زفاف و زناشویی صورت گرفت، و زندگی با یاد و اطاعت خداوند آغاز گردید .

روز بعد، عده ای از دوستان و یاران، برای تبریک به دیدن سلمان آمدند، و پس از تهنیت و احوالپرسی، سؤال کردند: آیا همسر خوبی نصیب تو شد؟ آیا وضع او چگونه بود؟ و آیا از وضع وی رضایت داری؟ !

سلمان، که از این سؤالات ناراحت شده بود، و از پاسخ خودداری می کرد، گفت: انما جعل الله الستور و الخدور و الابواب لتواری ما فیها . . .

خداوند متعال، پرده ها و درها را برای پوشش اسرار قرار داده، شما هم از مسایل ظاهری و عمومی سؤال کنید، و از آنچه اسرار زندگی افراد است و به شما مربوط نمی شود، پرهیز داشته باشید، زیرا از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: افرادی که مسایل خصوصی زناشویی خویش را با دیگران گفت و گو می کنند، مانند چهارپایان (نرو ماده ای) هستند، که در راه و مقابل چشم دیگران، یکدیگر را «بو» می کشند. (نفس الرحمن، ص 560؛ صفوة الصفوة، ج 1، ص 539؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 186)

بنابراین، به استناد متون تاریخی، سلمان فارسی ازدواج کرده و همسر داشته، البته از بانویی به نام «بقیره» به عنوان همسر سلمان، در «مداین» نیز نام برده شده است .

فرزندان و نوادگان

از قول محدث نوری استفاده می شود که نواده های سلمان تا حدود پانصد سال در ری بوده اند. بدرالدین حسن بن علی بن سلمان از شخصیت های حدیثی است که نسب اش با ثقه واسطه به سلمان می رسد. ضیاء الدین فارسی (متوفی، 622 هـ)، از علما و شاعران خجند، پیشوای امور شرعی در بخارا و صاحب شرح بر کتاب «محصول» رازی، از نوادگان سلمان است. محدث نوری، شمس الدین سوزنی (متوفی 562 یا 569 هـ) ملقب به تاج الشعرا را از نواده های سلمان دانسته است. عبدالفتاح، که مدتی متولی بقعه سلمان بوده، ابوکثیر بن عبدالرحمن، نبیره سلمان که نامه رسول خدا به «أشهل یهودی قریظی» در آزادی سلمان را روایت کرده، ابراهیم بن شهریار (متوفی 426 هـ)، از عرفای قرن پنجم هجری و معروف به ابواسحاق کازرونی و حسن بن حسن که سلسله نسب اش به محمد بن سلمان می رسد و واعظ بوده، از دیگر نوادگان سلمان فارسی هستند .

سلمان و آوردن قرآن

یکی از شبهاتی که عرب زمان پیامبر می کرده است این بود که محمد (ص) قرآن را از طرف خدا نیاورده است بلکه آن را از شخص دیگری (بلغام رومی و یا سلمان فارسی) یاد می گیرد. در همین رابطه و برای باطل کردن این سخن و شبهه، آیه 103 سوره نحل نازل گشت که ذیلا به بررسی آن می پردازیم .

خدا می فرماید: «و البته می&rlm؛ دانیم که آنها می&rlm؛ گویند: جز این نیست که این (قرآن) را بشری (برخی از علمای یهود و نصاری و فارسیان) به او (محمد) (ص) می&rlm؛ آموزد، (لکن چنین نیست) زبان کسی که به انحراف به او نسبت می&rlm؛ دهند غیر عربی است و این (قرآن) به زبان عربی روشن است !

شان نزول

در شان نزول این آیه از ابن عباس نقل شده است که: قریش می&rlm؛ گفتند: بلغام- که آهنگری رومی و مسیحی در مکه بود- او را تعلیم می&rlm؛ دهد. و از ضحاک روایت شده است که: مقصود سلمان فارسی است. قریش می&rlm؛ گفتند: پیامبر، داستان ها را از سلمان فرا می&rlm؛ گیرد. «

نقد قول انتساب قرآن به سلمان

1. قرآن در جواب این شبهه می فرماید: زبان کسی که می‏گویند پیامبر از او چیز می‏آموزد، عربی فصیح نیست. « در این جا نمی‏گوید: «عجمی» زیرا این کلمه منسوب است به «عجم» و عجم یعنی غیر عرب. لکن «اعجمی» منسوب است به «اعجم» و او کسی است که زبان فصیح ندارد، خواه عربی باشد، خواه عجمی. یعنی زبان کسی که گمان می‏کنند که به تو قرآن می‏آموزد، غیر فصیح است و به عربی سخن نمی‏گوید. چگونه پیامبر، قرآن را که عالیتین و شیواترین سخن است، از او می‏آموزد؟! وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ: این قرآن به زبان عربی آشکار است و هیچ تردیدی در آن نیست. هر گاه عرب از آوردن مثل قرآن عاجز باشند- در حالی که قرآن به زبان آنهاست- چگونه کسی که زبان فصیح ندارد، می‏تواند نظیر آن را بیاورد و به پیامبر تعلیم دهد؟ !

2. سلمان فارسی در مدینه مسلمان شد، و وقتی به زیارت آن جناب نائل گشت که بیشتر قرآن نازل شده بود. چون بیشتر قرآن در مکه نازل شد، و در این قسمت از قرآن تمامی آن معارف کلی اسلام، و داستان ها که در آیات مدنی هست، نیز وجود دارد، بلکه آن چه در آیات مکی هست، بیشتر از آن مقداری است که در آیات مدنی وجود دارد، پس سلمان که یکی از صحابه آن جناب است، چه چیز بمعلومات او افزوده است؟ .

3. چنان که خودشان می گویند سلمان به تورات و انجیل آگاه بوده است، و آن تورات و انجیل، امروز هم در دسترس مردم هست، اگر با قرآن مقایسه شود، روشن خواهد شد که تاریخ قرآن غیر تاریخ آن کتاب ها، و داستان هایش غیر آن داستان ها است، در تورات و انجیل لغزشها و خطاهایی به انبیاء نسبت داده، که فطرت هر انسان معمولی متغیر از آن است، که چنین نسبتی را حتی به یک کشیش، و حتی به یک مرد صالح متعارف بدهد، و احدی این گونه جسارتها را به یکی از عقلای قوم خود نمی کند. «

نتیجه :

سلمان کاتب وحی نبوده است و در مورد آوردن قرآن نیز هیچ نسبتی به وی داده نشده است فقط می گفتند آیات قرآن وحی نیست بلکه پیامبر آنها را از سلمان گرفته است که دلائل ردّ این شبهه گذشت .

نقش سلمان فارسی در جنگ خندق

در سال پنجم هجرت عده ای از سران یهود به منظور دسته بندی و عقد اتحاد میان عموم مشرکین و تمام قبایل و دسته ها، بر ضد پیامبر اسلام و مسلمانان به مکه رفتند تا از آنها پیمان بگیرند که همگی در جنگ مهمی شرکت جویند که ریشه دین جدید را برکنند و یهود را یاری کنند و همگی صف واحدی تشکیل دهند تا اساس آن دین را براندازند .

نقشه خائنانه جنگ چنین طرح شد که سپاه قریش و قبیله غطفان، مدینه، پایتخت حکومت اسلامی را از خارج مورد حمله و ضربت تهاج می قرار دهند و در همان حال قبیله بنی قریظه که در مدینه سکونت داشتند، از داخل مدینه و از پشت سر صفوف مسلمانان، حمله را شروع کنند و به این ترتیب مسلمانان را در میان دو سنگ آسیای جنگ قرار داده کاملاً خرد کنند و چنان بلائی بر سر مسلمانان آوردند که هرگز فراموش نکنند .

در چنین موقعیتی سلمان به تبع آنچه در وطن خود ایران، از وسائل و نقشه های جنگی دیده بود و از آنها اطلاع داشت، طرحی خدمت پیامبر عرضه داشت که در هیچ یک از جنگ های عرب سابقه نداشت و مردم عرب اصولاً تا آن روز کوچکترین آشنائی با آن طرح نداشتند. پیشنهاد او این بود که: خندقی کنده شود که تمام منطقه باز و بلا مانعی را که در اطراف مدینه است، حفظ کند .

این طرح مورد انتقبال پیامبر واقع شد و نتیجه پیروزی سپاه اسلام را به دنبال داشت .

واقعه سنگ در مسیر حفر خندق

در ایام حفر خندق، سلمان در میان مسلمانان که همگی مشغول کندن خندق و تلاش و کوشش بودند، در محل مأموریت خود قرار می گرفت. پیامبر نیز هماهنگ با سایر مسلمانان ضربات کلنگ را بر زمین وارد می آورد، روزی در قسمتی که سلمان با گروه خود کار می کرد، کلنگ ها بر سنگ سیاه رنگ بسیار سختی برخورد .

سلمان مردی قوی بنیه و دارای بازوان نیرومند بود به طوری که یک ضربت بازوی پر قدرت او سختترین سنگها را می شکافت و ریزه های آن را به اطراف پراکنده می ساخت ولی وقتی کلنگ او به این سنگ رسید در برابر آن عاجز ماند. به

یاران خود گفت: کار این سنگ بر عهده همگی شماست ولی بزودی ناتوانی آنها نیز آشکار گشت .

سلمان نزد پیامبر رفت و اجازه خواست برای رهائی از مشکل کردن آن سنگ سخت و استوار، مسیر خندق را تغییر دهند. پیامبر به اتفاق سلمان آمد تا آن زمین و سنگ را شخصا مشاهده نماید وقتی ملاحظه کرد، کلنگی طلبد و به یاران خود فرمود کمی دورتر بروند تا ریزه های سنگ به آنها اصابت نکند .

آنگاه نام خدا را بر زبان جاری ساخت و هر دو دست را که دسته کلنگ را محکم گرفته بود، با اراده آهنین بلند کرده چنان بر سنگ فرود آورد که سنگ شکافته شد از شکاف بزرگ آن برق و شعله بلندی به هوا برخاست !

سلمان می گوید: من شخصا آن شعله را دیدم که اطراف مدینه را روشن ساخت، پیامبر صدا زد: الله اکبر! کلیدهای سرزمین ایران به من داده شد، کاخ های حیره و مدائن کسری بر من روشن گردید، بی شک امت من بر آن ممالک غلبه خواهند کرد بعد کلنگ را بلند نمود و ضربت دوم را فرود آورد، عین همان پدیده تکرار شد. از سنگ شکافته شده، برقی جهید و شعله های نورانی به هوا برخاست و پیامبر تهلیل و تکبیر بر زبان جاری ساخت و گفت: الله اکبر! کلیدهای سرزمین روم به من عطا شد، این شعله کاخهای آنجا را بر من روشن ساخت، بی شک امت من بر آن جا غلبه خواهند کرد .

سپس ضربت سوم را وارد ساخت، سنگ استوار و سرسخت تسلیم شد و در برابر نیش کلنگ پیامبر از جا تکان خورد و برق درخشان و خیره کننده ای از خود ظاهر ساخت، پیامبر تکبیر گفت. مسلمانان نیز با او هم صدا شدند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هم اکنون کاخ های سوریه، صناعاء و سایر کشورهای روی زمین را که بزودی پرچم اسلام در آسمان آنها به اهتزاز در خواهد آمد، می بینم. مسلمانان با اعتقاد کامل فریاد برآوردند: این، وعده ای است که خدا و پیامبر او داد بی شک خدا و پیامبر راست می گویند .

نقش سلمان فارسی در فتح مدائن

سلمان فارسی در فتح مدائن نقش ویژه ای داشت. هنگامی که مسلمانان وارد مدائن شدند و قصرها را یک به یک می گشودند، نگهبانان یکی از قصرها در برابرشان مقاومت کردند. در این کاخ سرداران چابک و نیرومندی بودند که نمی خواستند به سادگی تسلیم شوند. سلمان نزد آنان رفت و به زبان پارسی خطاب به ایشان گفت: انسان تا زمانی با جان و مال خویش می جنگد که رهایی یابد؛

در حالی که برای شما نجاتی نمی بینم؛ زیرا کسرا در مقابل ارتش اسلام عقب نشینی کرده و متواری شده است و بر مقرر حکومتش دست یافته اند؛ چنان که سربازی از او در مدائن باقی نمانده است. شایسته است با دست خود، خویشتن را به هلاک نیافکنید و تسلیم شوید. آنان از این سخن سلمان خشمگین شده، به سوبش تیراندازی کردند. آنگاه از او پرسیدند: تو که هستی؟! او ماجرای زندگی خویش و چگونگی آشنایی با رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) را برایشان بازگو کرد و از کرامت های اخلاقی و فضایل آن حضرت سخن ها گفت. ایرانیان تسلیم گردیدند و دروازه های قصر را گشودند و از آن خارج شدند .

سلمان در میان رزمندگان، افزون بر این که به زهد و قناعت معروف بود، از مرگ هراسی نداشت و در میان صفوف مسلمانان، حضوری دلیرانه داشت و در برابر ایرانیانی که در دفاع از هویت و بلادشان مبارز می طلبیدند، سینه سپر می کرد و از ایشان دلهره ای نداشت. این شهامتش از قلبی آکنده از ایمان و پارسایی سرچشمه می گرفت .

به نوشته برخی مورخان سلمان ضمن عملیات رزمی، سفیر و مترجم مسلمان نیز بود. هنگامی که مسلمانان سرزمین مدائن را فتح کردند، عده ای از ایرانیان در قصر ابیض پناه گرفتند. سلمان فارسی از آنان خواست که از مردم «بهرسیر» عبرت آموزند و ایشان را میان سه امر مخیر گرداند: اسلام آورند؛ جزیه بدهند؛ به نبرد ادامه دهند. سرانجام بعد از مذاکرات سلمان فارسی، پذیرفتند که جزیه دهند .

سلمان در نبرد مدائن نقش تبلیغاتی و ارشادی نیز داشت و در تشویق سپاهیان و تقویت روحیه آنان، اهتمام می ورزید. هنگام عبور از دجله، مسلمانان تردید هایی داشتند، اما سلمان آنان را تشویق کرد که چگونه با اسب از آب بگذرند و گفت: همان گونه که خشکی ها رام مسلمین است، آب ها نیز تسلیم خواهند بود و سوگند یاد کرد همان گونه که گروه گروه به آب وارد می شوید، از آن بیرون خواهید آمد و نگران نباشید .

سلمان فارسی و حذیفه بن یمان مأمور شدند تا سرزمین مناسبی را برگزینند که با خلق و خو و شیوه زندگی اعراب سازگاری داشته باشد. سرانجام در محرم سال 17 هجری و حدود یک سال و دو ماه پس از فتح مداین، سرزمینی که بعدها کوفه نام گرفت، انتخاب شد و سعد بن ابی وقاص برای اسکان قوای نظامی و قبایل مهاجر در این ناحیه تلاش کرد.

سلمان فارسی و امارت مدائن

سلمان فارسی با استناد به سخنان و نصوصی که از حضرت پیامبر دیده و شنیده بود، بر این اعتقاد بود که علی بن ابی طالب (علیه السلام) جانشین راستین و بر حق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. بنابراین همواره از حکومت وقت انتقاد می کرد؛ اما با این وصف، حکومت مداین را پذیرفت؛ زیرا در این مسئولیت خطیر، رضای پروردگار و صلاح بندگان خدا را می دید.

البته سلمان بی اذن امیر مؤمنان (علیه السلام) این مقام را نپذیرفت. هدف خلفا این بود که ولایتمداری چون سلمان را با اعطای این مناصب، خاموش کنند و مترصد آن بودند که وی مرتکب خطایی شود تا آن را دستاویز حذفش قرار دهند؛ اما سلمان از این آزمون سربلند بیرون آمد.

چون سلمان به حوالی مداین رسید، مردم به استقبالش شتافتند و خواستند که او را در کاخ سفید مسکن دهند؛ اما او نپذیرفت و گفت: من در میان مردم و در محل رفت و آمد آنان (در بازار شهر) ساکن می شوم تا در دسترش همه باشم و هرگاه کسی شکایتی یا مشکلی دارد، بتواند به آسانی مرا ببیند. سلمان تنها از حاصل دست رنج خویش استفاده می کرد و پیش از این که به فرمانداری مداین منصوب شود، از لیف خرما سید می بافت و از این راه زندگی می گذراند. زمانی هم که به امارت رسید، در بازار شهر دکانی اجاره کرد تا از نزدیک شاهد مشکلات مردم باشد و گره از مشکلاتشان بگشاید.

او تمام فقیران، کارگران و اهل حرفه ها و فنون را فراخواند و گفت: شما را برای امر مهمی فراخوانده ام؛ بدانید که اسلام تکاثر و جمع آوری افراتی اموال را منع کرده است. ای صنعت گران! شما را دعوت کردم که بگویم من از شما حمایت می کنم و درب دکانم بر روی شما گشوده است.

از اهل هر حرفه و فنی می خواهم که نماینده ای برای خود برگزینند تا هر گاه مسئله ای یا مظلومه ای پیش آمد، به بزرگ آن حرفه مراجعه کند. خداوند دوست دارد که انسان از محصول تلاش خود بهره برد، ولی من تمام دریافتی خود از بیت المال را که پنج هزار درهم است، به محرومان و بینوایان می دهم و خود سید می بافم و از ثمره کارم بهره برداری می کنم. صدای مردم از هر جانب بلند شد که این روشی شگفت است! ای امیر! اینها را تاکنون نشنیده بودیم. سلمان گفت: این اسلام راستین است. خیانت سلمان به ایران:

پس از درگذشت پیامبر اسلام، در زمان "عمر بن خطاب" او به یاری لشگر اعراب تدارک و استراتژی یک جنگ و حمله به ایران را طرح ریزی کرده و نقاط ضعف و حساس سپاه ایران را به اطلاع خلیفه عمر رسانید و از آنجا که از صحابه ی نزدیک پیامبر بود جایگاه ویژه ای نزد عمر داشت.

در جنگ تیسفون اعراب به راحتی بر دژ و خندقهای شهر تیسفون فائق آمدند. پس از جنگ و بازگشودن کتابخانه ها سلمان عمر را از محتوای تمام کتابها آگاه ساخت و این جمله از زبان عمر برخاست: (هر آنچه در این کتابهاست یا در قرآن هست که دیگر نیازی به آن نیست، یا در قرآن نیست که کفر است).

پس همه ی این کتابها را بسوزانید! ("به نقل از تاریخ طبری" سلمان در جنگهای قادسیه و نهاوند و فتح تیسفون و مدائن فرمانده ی سپاه اعراب بود و از تمام نقاط ضعف و قوت سپاه ایران اطلاع داشت اعراب که از دیدن فیل ها در سپاه ایران به وحشت آمده بودند به پیشنهاد سلمان که نقطه ضعف فیلها زیر شکم و خرطوم آنهاست! با سنگ به جان فیلهای سپاه ایران افتادند و آنها را سرنگون کردند. پس از فتح مدائن او درفش کاویانی و درفش بهارستان (فرش معروف منسوب به خسرو پرویز که تار و پودی از ابریشم و طلا و نقره داشت و مزین به جواهرات گرانبها) و تاجهای پادشاهان را که پنهان شده بود تقدیم اعراب کرد.

صدمات جبران ناپذیر حمله اعراب و همچنین به یغما رفتن میراث گرانیهای ایران و نابودی بسیاری از دودمان های ایرانی و به فروش رفتن دختران و زنان ایرانی بعنوان کنیز در بازار برده فروشان عربستان (حجاز) یعنی حقارتی که ایران درهیچ دورانی آنرا به خود ندیده بود همه و همه حاصل کینه توزی و خیانت سلمان به میهن خویش بود و بس ! وگرنه اعراب تازی هرگز خواب فتح ایران را هم نمیدیدند.

یکی از اصلی ترین علل حمله ی اعراب اختلاف میان دربار و حکومتیان بود و ضعیف شدن قلب سپاه بدلیل جنگ 27 ساله با دولت بیزانس (یونان) که اینهم توسط سلمان به اطلاع عمر بن خطاب رسیده بود ! سرانجام سلمان:پس از فروکش کردن جنگ , سلمان فارسی (روزبه) حکومت تیسفون را در دست گرفت .

وی با دیدن جنایات فجیع اعراب و پیامدهای خیانت وی در حق هموطنان بی گنااهش که حاصل کینه توزی او با دربار بود اندوهناک گشت و در پی جبران برآمد ولی دیگر دیر شده بود. وی تا پایان عمر را در این اندوه سپری کرد و وصیت کرد تا پس از مرگ جسدش را در دروازه ی تیسفون که محل رفت و آمد بود دفن کنند تا با گذر کردن مردم از روی قبرش به آرامش برسد و جبران خیانتش شده باشد.

با شنیدن این داستان و همچنین داستان حمله ی اسکندر که آن نیز با خیانت یک ایرانی سبب پیروزی اسکندر گشت , این تاریخ است که به ما یادآور می شود که ایرانیان همیشه قربانی خیانت خود بوده اند ! و این بود داستان تلخ مردی که ایرانیان به او افتخار می کنند و او را اسطوره "hellip&"; پاسخ شایعه

1. اصل لشکرکشی های خلفا به دلیل غصب خلافت مورد قبول نیست و حضرت علی (ع) و فرزندانسان در هیچکدام شرکت نداشتند ؛ اما حضور برخی یارانسان چون جناب سلمان در این جنگها ، بدلیل پیشگیری از رفتارهای افراطی و خارج از قواعد اسلامی از سوی سپاه خلفا با مردم سرزمینهایی همچون ایران بوده است .

2. جناب سلمان سالها در ایران نبوده و اسرار سپاه ایران را هم نمیدانست ! ایشان بدلیل حمایت از ولایت مغضوب خلفا بود و انتسابشان به حکومت مدائن از سر ناچاری خلیفه دوم و با اذن حضرت علی (ع) برای رفع مشکل مردمش بوده است .

3. دلایل اصلی استقبال مردم ایران از مسلمانان و شکست ساسانیان :

* ظلم ، ستم و فساد شدید دستگاه حکومتی

* سختگیری شدید به قاطبه مردم در حکم نوکران حکومت

* اختصاص همه امتیازات مادی و معنوی به طبقه حاکم و ثروتمند

4. سلمان فارسی با خیرخواهی و تدبیر خود از خونریزی و جنگ جلوگیری نمود و دو شهر مدائن و تیسفون که سالها پایتخت ساسانیان بود، بدون درگیری تسلیم لشکر اسلام شدند .

5. قوانین اسلام و سیره پیامبر رحمت (ص) مسلمانان را مجاز به کشتار و تعدی و ستم در جنگها نمی داند و رفتار آنها بر همین مبنای دینی بوده که این مورد در آیات و روایات مشهود است و در تاریخ نیز ذکر شده است .

6. فتح کتابخانه ها و آتش زدن کتاب ها در این جنگ واقعیت ندارد !

* تاریخ اصل وجود کتابخانه &rmای را در آن زمان ایران ضبط نکرده چه رسد به آتش زدن .

* تا قرن هفتم (حدود 600 سال پس از فتح ایران) ، در هیچ مدرکی سخن از کتابسوزی مسلمین نیست و اولین بار درقرن هفتم بدون سند طرح شد و اعتبار تاریخی ندارد .

* حرکت شعوبیگری که به حرکتی ضد عرب بدل شد کتابها در معایب عرب نوشتند . اگر چنین نقطه ضعف بزرگی وجود

داشت ، محال بود شعوبیه که در قرن دوم هجری اوج گرفته بودند درباره اش سکوت کنند .

* در ایران ساسانی آثار علمی و ادبی هم بوده که از بین رفتن برخی از آثار بدلیل تحول اندیشه rlm& مردم با ورود تفکر و آثار غنی دوره اسلامی بوده است .

7. فرمانده سپاه اعراب در جنگ با حکومت ساسانی و فتح ایران ، سعد بی ابی وقاص بود نه جناب سلمان !

8. از چهار مورخی که ماجرای فرش بهارستان را ذکر کرده اند سه نفر یعنی :ابن اثیر، ابن کثیر و ابن خلدون ماجرا را از نفر چهارم یعنی ابن جریر (طبری) نقل نموده اند و طبری در دو روایت از سیف بن عمر آن را نقل نموده ؛ در حالیکه علمای رجال اهل سنت به شدت سیف را تضعیف کرده و برخی او را متهم به حدیث سازی و حتی زندقه نموده اند ! پس ماجرا فاقد اصالت است .

9. در رد ادعاهای شبهه همین بس که استقبال چشمگیر و با احترام ایرانیان در زمان بازگشت مجدد وی و استانداری مدائن ، رفتار با یک خائن به نوامیس و عزتشان نبوده ؛ بلکه در جایگاه تکریم ایشان حتی در برابرش به خاک می افتادند که وی ایشان را نهی می نمود و در میانشان بدون محافظ تردد داشت .

10. بیزانس پایتخت روم شرقی بوده ، نه یونان ! و گزارش ضعف ساسانیان توسط عمال حکومت به خلفا می رسید ، نه توسط سلمان که با دستگاه خلافت ارتباطی نداشت .

11. وصیت ادعا شده از جناب سلمان وجود ندارد و ایشان در کمال احترام و توسط علی (ع) کفن و دفن شدند .

12. از سلمان فارسی کرامات بسیاری نقل شده که بیانگر مقام معنوی بالای وی می باشد ؛ پیشگویی حوادث آینده ؛ استجابت دعا ، بروز کارهای اعجازگونه و ...

13. رهایی اجداد ما از منجلاب ادیان تحریف شده آن دوران و ایجاد زمینه رشد و هدایت ما ، مرهون تلاشهای جناب سلمان است .

در عظمت و شرافت این اسطوره انسانهای آزاده همین بس که پیامبر (ص) فرمودند :سلمان از اهل بیت ماست .

سلمان پس از رحلت پیامبر (ص)

او از جمله تعداد معدودی بود که در تدفین رسول خدا (ص) شرکت کرد و بر بدن آن حضرت نماز خواند و از جمله صحابه ای بود که در بدو امر با ابوبکر بیعت نکرد تا زمانی که او را مجبور کردند. وی از شیعیان خاص و یاران حضرت علی (ع) است. سلمان در زمان خلافت عمر حضور مستمری در فتوحات مسلمانان و جنگ های فتح ایران داشت و در فتح مداین با مردم شهر مذاکره کرد و آنان پذیرفتند که جزیه بپردازند .

مداین یکی از شهرهای خرم و افسانه ای و پایتخت ساسانیان در ایران قبل از اسلام بود که به دست مسلمانان فتح شد. خلیفه دوم با مشورت حضرت علی (ع) سلمان را پس از «حذیفه بن یمان» حاکم مداین کرد که به احتمال بسیار هم زبانی سلمان با مردم مداین دلیل این انتخاب بود. مردم مداین در حالی که از قبل با سلمان آشنایی داشتند؛ ولی انتظار حاکمی جوان و کارآمد را می کشیدند و به همین دلیل برای استقبال از حاکم جدید در دروازه شهر مداین جمع شده بودند. آنها دیدند که پیرمردی اسب سوار وارد مدائن شد و نه بر اسب ویژه سوار شد و نه به کاخ سلطنتی رفت؛ بلکه به سوی خانه کوچکی در کنار مسجد رفت و آنجا را اقامت گاه خویش قرار داد و به اداره امور مشغول شد. او در ایام حکومت خود، بیت المال را صرف مردم و حتی حقوق شخصی خویش را به نفع جامعه و نیازمندان خرج می کرد .

سلمان با الهام از شیوی پیامبر (ص) مسجد را مرکز تعلیم، تربیت، تزکیه، هدایت و پایگاه فعالیت های اجتماعی ساخت و خود در مسجد برای مردم سوره یوسف را تفسیر می کرد تا در سایه آن، مردم با درس های عفت، صداقت و شیوه درست حکومت آشنا شوند .

مهمان نوازی سلمان

ابووائل می گوید:با دوستم به ملاقات سلمان رفتیم و مهمان او شدیم. گفت:اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از تکلف

(و به زحمت انداختن) نهی نکرده بود، خود را به زحمت انداخته و غذای خوبی برای شما آماده می کردم. سپس نان و نمک حاضر کرد. دوستم گفت: اگر سبزی هم می بود، بهتر می شد .

سلمان برخاست و آفتابه ی خود را برد و آن را نزد سبزی فروش گرو گذاشت و مقداری سبزی از او گرفت و آورد. در پایان دوستم گفت: «خدا را شکر که ما را به این غذای ساده، قانع کرد .»

سلمان گفت :

« لو قنعت رزقک لم تکن مطهرتی مرهونه؛ اگر تو اهل قناعت بودی، آفتابه ی من به گرو نمی رفت.» (24)

درجه و مقام سلمان

امام صادق علیه السلام فرمود: «ایمان دارای ده درجه است، مقدار در درجه ی هشتم آن، ابوذر در درجه ی نهم و سلمان در درجه ی دهم آن قرار داشت .»

نیز فرمود: «به خدا سوگند، علی علیه السلام «محدث» بود و سلمان نیز «محدث» بود .»

ابوبصیر عرض کرد: « این سخن را توضیح بده .»

امام صادق علیه السلام فرمود: « خداوند، فرشته ای را به سوی آنها فرستاد و مطالب را به گوش آنها می خواند .»

پایان زندگی دنیوی

یکی از خصوصیات انسان های کامل و اولیای مقرب درگاه خداوند این است که گاهی از غیب ها مطلع می شوند. سلمان نیز این چنین و از زمان مرگ خود باخبر بود. حتی روز و ساعت مرگ خویش را می دانست. او در مداین مریض شد و بیماری او روز به روز شدت یافت وقتی که اطمینان یافت که فرصت های آخر زندگی را می گذراند،

به وصیت مولا و حبیبش رسول خدا (ص) عمل کرد و دستور داد تا او را به قبرستان ببرند تا با مردگان صحبت و گفت و گو کند و این سخن با اموات نشانه بود برای اینکه سلمان رفتنی است و اجلس فرا رسیده است. او در بامداد روز سه شنبه سال 34 یا 36 هجری قمری از همسرش مقداری مشک طلبید و بدن خود را با آن خوش بو کرد و بعد منتظر ماند تا اجلس فرا رسید. مرقد مطهر سلمان فارسی در 30 کیلومتری جنوب شرقی شهر بغداد در شهر مدائن قرار دارد ،

این شهر یکی از شهرهای باستانی جهان بوده که در دوره ای پایتخت ایران در دوره ساسانیان و در زمان ولادت رسول گرامی اسلام(ص) بوده است ، مدائن شهری سرسبز و در کنار دجله قرار دارد و مسیر دسترسی آن از جاده اصلی بغداد- کوت می باشد .

در فضائل و خصائص سلمان سخنان فراوانی بیان شده اما بهترین آن کلام رسول الله (ص) است که راجع به ایشان فرمودند " سلمان از ما اهل بیت(ع) است" در جوار مرقد سلمان سه قبر شریف دیگر از اصحاب رسول الله و امامزادگان به نام های حذیفه بن یمان، عبدالله بن جابر انصاری و طاهر بن امام محمد باقر(علیه السلام) قرار دارند

در نزدیکی مرقد سلمان فارسی ، ایوان مدائن قرار دارد که در زمان ولادت پیامبر (ص) ترک برداشت و این ترک همچنان به عنوان یک معجزه الهی جلوه نمایی می کند .

به گزارش خبرنگار اعزامی شمسا به عراق مرقد سلمان فارسی و محوره های دسترسی آن تا کنون چندین بار مورد بررسی قرار گرفته و مسئولین حج و زیارت و شمسا درصد راه اندازی برنامه زیارتی سلمان فارسی برای زائرین هستند .

همین که سلمان از دنیا رفت و هنوز ما جنازه ی او را از قبرستان برنداشته بودیم، ناگهان مردی را سوار بر استر دیدیم که خیلی غمگین بود. از استر پیاده شد و بر ما سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم، گفت: «در مورد غسل و نماز و کفن و دفن جنازه ی سلمان، جدیت و شتاب کنید.» ما او را کمک کردیم،

او برای حنوط و کفن و دفن، کافو آورده بود. به دستور او آب آوردیم، او جنازه ی سلمان را غسل داد و کفن کرد و نماز بر جنازه خواندیم و جنازه را دفن نمودیم. آن مرد، امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که خودش لحد قبر سلمان را چید و قبر را پوشانید. حضرت علی (علیه السلام) در آخر کار با دست خود بر روی قبر سلمان شعر زیر را نوشتند :

وفدت علی الکریم بغیر زاد * من الحسنات والقلب السلیمی

وحمل زاد اقیح کل شیئی * اذا کان الوفود علی الکریمی

ترجمه: بدون هیچ زاد و توشه ای از حسنات و قلب سلیم بر شخص کریمی وارد شدم

و در پیشگاه کریم بردن زاد و توشه زشت ترین کار است. آنگاه سوار بر استر شد که برود، در همین موقع به دامنش چسبیدم و گفتم: «ای امیرمؤمنان! چه کسی خبر درگذشت سلمان را به تو داد و چگونه (به این زودی از مدینه) به اینجا آمدی، با این که فاصله ی راه طولانی است؟» فرمود: «ای اصیغ! از تو پیمان می گیرم که در صورت آگاهی از این ماجرا تا زنده هستم به کسی نگویی.»

گفتم: «ای امیرمؤمنان! من قبل از تو می میرم.» فرمود: «نه ، عمرت طولانی می گردد.» گفتم: «بسیار خوب، پیمان می بندم تا زنده هستی به کسی نگویم.» فرمود: «ای اصیغ! من هم اکنون در کوفه نماز خواندم و از مسجد به سوی خانه بازگشتم.

در خانه خوابیدم، در عالم خواب شخصی نزد من آمد و گفت: «سلمان از دنیا رفت.» بی درنگ برخاستم و سوار بر استرم شدم و آنچه برای تجهیز میت لازم است باخود برداشتم و به سوی مدائن آمدم. خداوند این راه دور را برایم نزدیک کرد و اکنون اینجا هستم. رسول خداصلی الله علیه و آله مرا از این ماجرا آگاه کرده بود.

اصیغ می گوید: دیگر علی علیه السلام را ندیدم، نفهمیدم به آسمان رفت یا به زمین و سپس به کوفه آمدم. صدای اذان مسجد را شنیدم، به مسجد رفتیم، دیدیم امیرمؤمنان علی علیه السلام به نماز جماعت ایستاده است. این بود سرگذشت عجیب آمدن امام علی علیه السلام کنار جنازه ی سلمان .

شایستگی های سلمان از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله

امام علی علیه السلام فرمود: «روزی سلمان در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، شخص مغروری آمد و سلمان را با کمال گستاخی از محضر آن حضرت دور کرد و خود به جای سلمان نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله به قدری خشمگین شد که چشمانش سرخ گردید و رگ آبی میان دو چشمش آشکار شد و با تندی به او گفت: تو مردی را از جایش دور ساختی که خداوند او را در آسمان و رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمین دوست دارد و آن حضرت مکرر دوستی خود را آشکار نموده است !

تو مردی را دور می کنی که هر گاه جبرئیل نزد من آمد، امر می کرد تا سلام خدا را به او برسانم، مگر نمی دانی که سلمان از من است، هر کس به او جفا کند به من جفا کرده است و هر کسی او را بیازارد، مرا آزرده است و هر کس او را دور کند، مرا دور کرده است .

آیا نمی دانی سلمان کیست؟ خداوند به من امر کرده تا پیشاپیش او را از هنگام مرگ و بلاهای آینده که به مردم می رسد و از گفتار نشان دهنده حق از باطل آگاه سازم!»

آن شخص گستاخ، پس از عذرخواهی گفت: مگر سلمان مجوسی (زرتشتی) نبود و سپس مسلمان شد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، او مجوسی نبود، بلکه از روی تقیه (و حفظ جان از خطر مرگ) اظهار شرک می کرد، ولی در باطن مؤمن و یکتاپرست بود. ای اعرابی! همان گونه که خداوند فرموده است :

« ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا؛ آنچه رسول خدا صلى الله عليه و آله برای شما آورده است، بگیرید و آنچه را نهی کرده است، خودداری کنید. »

از رسول خدا صلى الله عليه و آله پیروی کن و سخن او را انکار نکن تا سزاوار عذاب نگردی، همواره مطیع او باش تا در صف مؤمنان قرار گیری. »

- امام علی علیه السلام نام سلمان را «سلسل» گذاشت و او را با این لقب باد می کرد. شاید بدان خاطر بود که پیامبر صلى الله عليه و آله در شأن سلمان فرموده بود :

« سلسل یمنح الحکمه؛ سلمان آبشار گوارایی است که حکمت و دانش از او تراوش می کند

2- ابن بریده می گوید: « رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: « خداوند مرا فرمان داد تا چهار نفر را دوست بدارم و به من خبر داد که آنها را دوست می دارد، آنها عبارتند از: علی علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد. »

3- امام صادق علیه السلام فرمود :

« ان سلمان علم الاسم الاعظم؛ سلمان به اسم اعظم آگاهی دارد. »

4- پیامبر صلى الله عليه و آله به علی علیه السلام فرمود: « بهشت مشتاق دیدار تو و عمار و سلمان و ابوذر است. »

5- امام کاظم علیه السلام فرمود: « وقتی که روز قیامت می شود، منادی خدا ندا می کند: «کجایند حواریون (یاران مخصوص) پیامبر صلى الله عليه و آله که عهد شکنی نکردند و در صراط پیامبر صلى الله عليه و آله باقی ماندند؟ » سلمان و مقداد و ابوذر برمی خیزند. »

6- امام باقر علیه السلام فرمود: « بعد از رسول خدا صلى الله عليه و آله همه ی افراد جز سلمان، ابوذر و مقداد در راه (صحیح) اسلام متزلزل شدند. »

7- امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: « سلمان، علم پیشینیان و آیندگان را می داند و او دریایی است که هر چه از آن استفاده شود، کم نمی شود و او جزء خاندان ما اهل بیت است. »

8- در ماجرای جنگ خندق، در سال پنجم هجری، طبق پیشنهاد سلمان، قرار شد در برابر دشمن خندق (کانال به عنوان سنگر) حفر کنند، رسول خدا صلى الله عليه و آله حفر آن را بین مسلمانان تقسیم کرد و برای هر ده نفر کندن چهل ذراع (حدود 20 متر) را تعیین نمود، سلمان فردی نیرومند و کارآمد بود، مهاجران گفتند: سلمان از ما است (یعنی نام او را در لیست مهاجران دیگر در گروه های ده نفری ما قرار دهید).

انصار گفتند: سلمان از ما است .

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است. ».

این جمله (سلمان از ما اهل بیت است) تنها در این مورد (جنگ خندق) گفته نشده، بلکه این تعبیر به طور مطلق از زبان پیامبر صلى الله عليه و آله و امام علی علیه السلام و بعضی امامان علیهم السلام دیگر در موارد مختلف، آمده است .

این تعبیر پر معنی، حاکی است که سلمان از نظر معنوی در سطح بسیار بالا است که جزء اهل بیت پیامبر علیه السلام شده است .

مطالب دیگری که در مورد سلمان گفته شده به طور صریح، این موضوع را تأیید می کنند؛ مثلاً امیرمؤمنان علی علیه السلام در شأن سلمان (در پاسخ حذیفه که درباره ی سلمان سؤال کرده بود) فرمود :

« ما اقول في رجل خلق من طينتنا و روحه مقرونة بروحنا، خصه الله تعالى من العلوم باولها و آخرها و ظاهرها و سرها و علانيتها؛ من درباره ی کسی که از سرشت ما آفریده شده و روحش با روح ما آمیخته شده، چه می توانم بگویم، خداوند او را به آغاز و انجام علوم و ظاهر و باطن و رموز دانش ها، اختصاص داده است. »

عارف قرن هفتم، محی الدین ابن عربی (متوفی 638 ه.ق) در شرح جمله ی (سلمان منا اهل البيت) می گوید :

« اضافه و پیوند سلمان به اهل بیت علیهم السلام در این عبارت، بیانگر گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مقام عالی طهارت سلمان است، زیرا منظور از قرار دادن سلمان به عنوان جزئی از اهل بیت، جزئ نسبی نیست. بنابراین، این پیوند مربوط به صفات است. نتیجه اینکه: وجود سلمان از نظر خصلت های انسانی با وجود اهل بیت نبوت، گره خورده است... پس سلمان در سطح عالی مقام انسانیت در کنار اهل بیت علیهم السلام می درخشد. »